

واکنش کیفری در برابر نافرمانی مدنی

علیرضا تقی پور* فاطمه متقی**

(تاریخ دریافت: ۹۶/۷/۴ تاریخ پذیرش: ۹۶/۹/۱۵)

چکیده:

قدرت و آزادی دو مقوله‌اند که همواره در تقابل با یکدیگر قرار دارند. قدرت‌طلبان با تأکید بر قانون‌مداری، به دنبال بسط سلطه خود بر شهروندان هستند و شهروندان از طُرق گوناگون در پی افزایش آزادی خویش‌اند. هنگامی که قوانین ناعادلانه تلقی شوند و راه‌های قانونی برای تغییر آن به نتیجه نرسد، افراد با انجام نافرمانی مدنی به صورت عامدانه، غیرخشونت‌آمیز و بر اساس وجدان، قانون را نقض کرده تا نیاز به اصلاح قانون را ابراز نمایند. هر چند نافرمانی مدنی، تخطی از قانون است، اما آن را نمی‌توان همانند رفتار مجرمانه ارتكابی توسط مجرمین عادی در نظر گرفت؛ وانگهی، نمی‌توان از اعمال مجازات بر چنین افرادی چشم‌پوشی کرد. تمایز اصلی نافرمانی با شورش و مقاومت مسلحانه نیز در پذیرش کیفر از سوی مرتکبان آن است. البته با توجه به انگیزه اخلاقی و هدف آرمانی آنان مبنی بر استقرار قانون عادلانه، مجازاتشان را می‌توان مشمول تخفیف، تعلیق و حتی معافیت از کیفر دانست.

واژگان کلیدی: نافرمانی مدنی، معترض، وجدان، توجیه، مجازات

* استادیار حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا (نویسنده‌ی مسئول):

مقدمه

اطاعت از قوانین یکی از مسائلی است که همواره مورد توجه حکمرانان، سیاستمداران، فلاسفه و حقوقدانان بوده و آنان همواره در پی پاسخ به این پرسش‌ها بوده‌اند که چگونه می‌توان افراد را به اطاعت از قوانین وادار کرد یا چگونه می‌توان بدون اجبار، همکاری افراد را در اطاعت از قوانین به بهترین نحو خواستار شد.

همه مکتب‌های حقوقی متفق‌القول هستند که اگر قوانین با اصول و معیارهای اخلاقی سازگار باشند، همگان باید از آن پیروی کنند (دورکین، ۱۳۸۱، ب: ۱۲۳). همچنین هرچه قوانین، بیشتر با اصول قانون نویسی همگام باشند، مردم نیز بیشتر با آنها همراهی خواهند کرد. ولی همواره قوانین این‌گونه نبوده‌اند و گاه قوانین ناعادلانه هستند. حال آیا می‌توان از اطاعت چنین قانونی سر باز زد؟

از روزگار پیشین تا کنون، همواره مسائلی اتفاق افتاده است که در اثر آنها، اتباع یک دولت از اطاعت از قوانین سر باز زده یا به قوانین ناعادلانه اعتراض کرده‌اند. یکی از انواع حق تمرّد نسبت به قوانین، نافرمانی مدنی است. نافرمانی مدنی کنش همگانی، غیرخشن، مسئولانه و در عین حال سیاسی است که به عمد یکی از هنجارهای قانونی را نقض می‌کند، بدون آنکه بخواهد کل یک نظام حقوقی را مورد تردید قرار دهد، بلکه صرفاً به دنبال تغییر و اصلاح قانون یا سیاست خاصی است. این کنش در چارچوب یک نظام سیاسی اتفاق می‌افتد و از اعمال مقاومتی محسوب می‌شود.

نافرمانی مدنی، یکی از مباحث جدید در جهان مدرن می‌باشد که زائیده آموزه‌های لیبرالیسم است. البته رد پای آن در یونان باستان یافت می‌شود، چنانکه نمایش‌نامه‌ای در این زمینه به نام *آنتیگون*، از پانصد سال پیش از میلاد مسیح برجای مانده است (Huijun, 2010: 14). اصطلاح «نافرمانی مدنی» را نخستین بار، هنری دیوید ثورو^۱ در سال ۱۸۴۹ میلادی به کار برد (Thoreau,

1. Henry David Thoreau.

28: 2002). او به عنوان پدر نافرمانی مدنی شناخته می‌شود (Ben-Noon, 2015: 33). از این سال به بعد، نافرمانی مدنی به چالشی میان فلاسفه، حقوقدانان و عالمان علم سیاست تبدیل شد. از سده بیستم به بعد، نافرمانی مدنی رشد کرد و متحول شد، به نحوی که اشخاصی همانند گاندی، ماندلا و لوتر کینگ با استمداد از این روش، نابرابری‌های ناعادلانه و ظالمانه عمیق در جامعه خود را به چالش کشیدند.

ادبیات سیاسی و فلسفی ایرانیان تا حدودی با مفهوم نافرمانی مدنی بیگانه است. این اصطلاح از سال ۱۳۷۹ به بعد در روزنامه‌ها و ادبیات سیاسی، بیشتر دیده می‌شود و اغلب با دیدی منفی به آن نگریسته‌اند و از آن، معنای شورش و تغییر نظام را برداشت کرده‌اند، حال آنکه این اصطلاح، مقاومتی دور از خشونت با هدف اصلاح قانون یا سیاست مورد نظر است.

در این نافرمانی که کنشی آشکارا با پرهیز از خشونت به شمار می‌رود، تلاشی برای فرار از شناسایی نمی‌شود و هیچ‌گونه مقاومتی در برابر توقیف و دستگیری یا مجازات وجود ندارد. افزون بر این، تحت تأثیر وجدان صورت می‌گیرد و در آن، قانون مورد نافرمانی، لزوماً قانون مورد اعتراض نیست. این ویژگی‌ها، نافرمانی مدنی را از دیگر اعمال مقاومتی و اعتراضی همانند نقض عادی قانون، انواع اعتراض‌های انقلابی و تجزیه‌طلبی متمایز می‌کند. در نهایت، این تمایز ما را به این پرسش می‌رساند که چه واکنشی در برابر کنش‌گر نافرمانی مدنی باید اعمال نمود؟ آیا وی سزاوار مجازاتی مانند ناقض عادی قانون است؟ آیا وی را باید برای عبرت دیگران شدیدتر از ناقض عادی قانون مجازات کرد؟ یا باید وی را تبرئه نمود؟

در دنیای امروز، حقوق یکی از مهم‌ترین عناصر تنظیم‌کننده زندگی جمعی بشر است. زندگی بشر صرفاً در جامعه مدنی و قانون‌مدار میسر می‌شود. امروزه علوم مرزهای تک بعدی را درنوردیده است؛ حقوق هم از این مقوله، مستثناء نیست و با دانش‌های فلسفه، علوم سیاسی، علوم اجتماعی، روان‌شناسی و ... گره خورده است. نافرمانی مدنی هم از مباحث مشترک میان فلسفه، علوم سیاسی و حقوق به شمار می‌رود. در پژوهش حاضر، برآنیم مبانی نظری و توجیهی مجازات یا عدم مجازات نافرمان مدنی را از منظر فلسفی بررسی نماییم. در این خصوص آرای متعددی

وجود دارد. در ذیل، این آراء بررسی خواهند شد. لیکن لازم به نظر می‌رسد جهت تبیین بهتر موضوع در قسمت نخست به اختصار به بررسی انواع نافرمانی مدنی پرداخته شود. سپس قسمت دوم به نظریه‌های مربوط به اعمال مجازات نسبت به کنشگر نافرمانی مدنی و قسمت سوم رویکردهای مربوط به عدم مجازات یا اعمال تخفیف در مجازات را مورد بحث قرار خواهد داد.

۱. انواع نافرمانی مدنی

نافرمانی مدنی از جهات مختلف، به انواع گوناگون تقسیم می‌شود: بر مبنای قانون مورد نقض به نافرمانی مدنی مستقیم و نامستقیم، بر پایه‌ی انگیزه‌ها و باورها به نافرمانی درستی‌بنیاد و عدالت‌بنیاد و بر مبنای چگونگی انجام شدن به نافرمانی مدنی سنتی و مدرن دسته‌بندی می‌شود. یک کنش نافرمانی مدنی می‌تواند در همه‌ی این دسته‌بندی‌ها قرار گیرد و از جهات مختلف بررسی شود.

۱-۱. بر مبنای قانون مورد نقض

یکی از انواع نافرمانی مدنی، تقسیم آن به دو نوع مستقیم و نامستقیم بر مبنای قانونی است که نسبت به قانون مورد اعتراض نقض می‌شود. همان گونه که از عنوان بر می‌آید، نافرمانی مدنی مستقیم به این معناست که شخص، همان قانون مورد اعتراض را نقض می‌کند.

به‌عنوان نمونه روزی رزا پارکس، زن پنجاه ساله، فقیر و سیاه‌پوست، سوار اتوبوس شد و در صندلی‌های انتهایی مخصوص سیاهان نشست. طبق رویه‌ی مرسوم در مونتگمری چنانچه یک سفیدپوست، صندلی برای نشستن پیدا نکند، سیاه‌پوست باید جایش را به او بدهد، اما رزا از این کار خودداری کرد و در نتیجه او را به کلاتری بردند. این خبر به گوش مارتین لوتر کینگ رسید. در نهایت به رهبری وی تصمیم گرفته شد در اعتراض به این اقدام ظالمانه، همه‌ی سیاهان، به مدت یک روز، از اتوبوس‌ها برای رفت و آمد استفاده نکنند. آن روز، این تحریم به صورت کامل اجراء و سپس تصمیم گرفته شد تا زمانی که شرکت‌های اتوبوسرانی، حقّی برای سیاه‌پوستان قائل

نشوند، تحریم ادامه یابد. این تحریم به مدت ۳۸۲ روز ادامه یافت. سرانجام شرکت اتوبوسرانی در برابر خواسته سیاه‌پوستان تسلیم شد (ژربو، ۱۳۷۴: ۱۶-۲۳).

حال اگر شخصی به قانونی خاص معترض باشد ولی از قانون دیگری برای ابراز اعتراض سرپیچی کند، نافرمانی نامستقیم نام می‌گیرد. هنگامی که نافرمانی مستقیم ممکن نباشد یا عواقب منفی به دنبال داشته باشد، می‌توان از نافرمانی مدنی نامستقیم مدد جست. البته به شرطی که با نقض آن قانون بتوان توجه دیگران را به قانون مورد اعتراض جلب نمود و نیز نقض قانون نامستقیم متضمن آسیب کم‌تری به دیگران باشد و در عین حال بتواند معترض را به هدفش نزدیک‌تر کند (متقی، ۱۳۹۳: ۱۹).

نافرمانی مدنی ثورور درخور توجه است. وی برای نشان‌دادن اعتراض به بی‌عدالتی‌های موجود در زمان خود نظیر حمایت دولت از برده‌داری و راه‌اندازی جنگ مکزیک از سوی دولت مردان آمریکایی، از پرداختن مالیات خودداری کرد و با این کار می‌خواست نابرابری ارگان‌های مختلف را بیان کند. وی جنگ مکزیک را به عنوان یکی از سیاست‌های خاص دولتی، رفتار تبه‌کارانه تلقی نمی‌کند، بلکه آن را نوعی ترویج تجاوز، خشونت و نقض عهد به شمار می‌آورد (Cain, 2000: 153-157). وی می‌گوید هنگامی که دولت از برده‌داری حمایت می‌کند و جنگ‌های ناروا به راه می‌اندازد، شخص درست‌کار باید تمرد جوید. زمانی یک دولت می‌تواند احترام ثورور را برانگیزاند که از برده‌داری دوری کند (Cain, 2000: 160). ثورور برای این اقدام بازداشت شد. وی از دستگیر و مجازات شدن هیچ ابایی نداشت، زیرا در این صورت می‌توانست آشکار سازد که علت عدم پرداخت مالیات اعتراض به چه معضلی در جامعه بوده است.

۲-۱. بر اساس انگیزه

این نوع نافرمانی به دو دسته تقسیم می‌شود: نخست، نافرمانی درستی بنیاد است؛ به این معنا که گاهی اوقات، قانون چیزی را خواسته است که وجدان بیدار مطلقاً آن را نمی‌پذیرد. برای نمونه شخصی معتقد است که خودداری از کمک به برده‌فراری که به وی پناه آورده است، رفتاری نادرست بوده و بدتر از آن، تحویل دادن وی به مقامات صلاحیتدار است. از نگاه دورکین، اگر اشخاص در چنین وضعیتی با

توجه به اعتقاداتشان کارشکنی کنند، کاری درست انجام داده‌اند. در مقابل، اگر افراد از چنین قانونی اطاعت کنند، بازی را کاملاً باخته‌اند و بعید است که قانون به زودی تغییر کند. کنشگر نافرمانی باید پیامدهای احتمالی چنین رفتاری را بررسی کند و اگر رفتارش موجب وخیم‌تر شدن وضعیت شود، از نافرمانی بپرهیزد (دورکین، ۱۳۸۱: ۱۳۱ و ۱۳۴).

نوع دیگر از نافرمانی بر اساس انگیزه را عدالت بنیاد نامیده‌اند. سیاه‌پوستانی را در نظر بگیرید که بر روی نیمکت‌های ممنوع نشسته و خواهان داشتن امتیاز خوردن غذا در کنار افراد متنفر از سیاه‌پوستان بودند. اینان از تبعیض نژادی به ستوه آمده بودند و حقوقی برابر با سفیدپوستان را می‌خواستند (Laudani, 2013, 107). در این گونه نافرمانی، قانون به مثابه یک برنامه سیاسی ناعادلانه انگاشته می‌شود، از این رو به دنبال سرپیچی از آن هستند. شاید بتوان این نوع نافرمانی را در موقعیت‌هایی سخت‌تر نسبت به نافرمانی درستی بنیاد موجه تلقی کرد، اما در عین حال کنشگران آن باید سلسله مراتب را رعایت کنند؛ به این معنا که ابتدا راه‌های مندرج در قانون اساسی را برای تغییر قانون طی کرده و در صورت عدم اصلاح و تغییر آن می‌توانند از آن نافرمانی کنند (دورکین، ۱۳۸۱: ۱۳۵ و ۱۳۶).

۳-۱. بر اساس نحوه اعتراض

گاهی نافرمانی مدنی به صورت سنتی محقق می‌شود. برای نمونه افراد در مخالفت با یک مصوبه دولتی یا مقررۀ حکومتی که آن را ظالمانه می‌انگارند، با رفتارهایی نظیر کم‌کاری، اجرای نادرست آن مصوبه، سخنرانی، نوشتن مقاله در روزنامه، چاپ و نشر کاریکاتور و صدور اعلامیه، اعتراض خود را به نمایش می‌گذارند. این نوع از نافرمانی مدنی تا حدی که مشروعیت نظام حاکم را به چالش نکشد، معمولاً از طرف حاکمیت تحمل می‌شود و هزینه‌های کمتری بر دوش معترضان و حکومت خواهد گذاشت (قاسمی، ۱۳۸۹: ۲۵). یکی دیگر از ابزار این نوع نافرمانی، عدم همکاری است که به عنوان ابزاری قدرتمند در اختیار گروه‌های مخالف است. واقعیت این است که هیچ حاکمیتی بدون همکاری مردم در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی توان اداره

جامعه را ندارد (شارپ و هلوی، ۱۳۸۶: ۱۰۸). اعتصاب و تظاهرات نیز از انواع دیگر نافرمانی سنتی محسوب می‌شوند.

برای مثال، گاندی در سال ۱۹۲۱ میلادی رهبری کنگره ملی هند را برعهده گرفت. او در این دوران، اندیشه مبارزه بدون خشونت را میان هندیان رواج داد؛ از جمله آنکه از مردم هند خواست استفاده از پارچه‌های خارجی را تحریم کنند و خودشان نخ‌ریسی کنند و پارچه بیافند (تقی‌پور، ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸: ۴۸). از دیگر مصداق‌های مبارزات گاندی، شکستن مالیات نمک بود. حکومت هندوستان، استخراج نمک را به صورت انحصاری درآورده و برای آن مالیات تعیین کرده بود. گاندی و پیروانش در اعتراض به این مسئله، روز دوازدهم مارس ۱۹۳۰ میلادی حدود دوست مایل را پیاده تا سواحل دریا رفتند و گاندی مثنی نمک را از آب دریا برداشت و بدین صورت انحصار نمک شکسته شد (صناعی، ۱۳۶۴: ۱۸۸). گاندی بارها به علت مبارزات و اعتراضاتش به زندان افتاد و همواره در برابر مجازات تسلیم بود.

در ایران، نخستین و مهم‌ترین نافرمانی مدنی به شکل سنتی در واقعه تحریم امتیاز توتون و تنباکو در اواخر دوره سلطنت ناصرالدین شاه قاجار اتفاق افتاد. دادن امتیاز توتون و تنباکو به انگلیس، تحریم آن از سوی علماء و اعتراضات مردم ایران سرانجام به لغو این امتیاز منجر شد. این رویداد نخستین جنبش و بیداری مردم ایران علیه استبدادها و بی‌عدالتی‌های پادشاهان و نخستین اقدام برای گرفتن حقوق خود از استثمارگران بود (تیموری، ۱۳۶۱: ۱۰).

نافرمانی مدرن قسم دیگری از تقسیم‌بندی بر اساس نحوه اعتراض است. در طول سالیان اخیر، با توسعه وسایل ارتباطی نظیر اینترنت، موبایل، شبکه‌های اجتماعی و سایت‌ها، بستری جدید و مناسب برای اطلاع‌رسانی نسبت به وجود رفتارها و قوانین ناعادلانه جهت رسیدن به اهداف نافرمانان مدنی به وجود آمده است، زیرا توانسته در کوتاه‌ترین زمان اعتراضات یک گروه خاص را با وجود محدودیت رسانه‌ها و کنترل حکومت بر آنها، به گوش تعداد زیادی از مردم برساند. در نتیجه، می‌توان بر این اعتقاد بود که مفهوم جدیدی تحت عنوان نافرمانی مدنی الکترونیک متولد شده است (قاسمی، ۱۳۸۹: ۲۸).

۲. رویکرد ایجابی به مجازات نافرمان مدنی

اندیشمندان این نگرش بر این باورند که وقتی جامعه‌ای بر مدار قانون تشکیل می‌شود، افراد آن جامعه از بیشترین آزادی برخوردار خواهند بود. در مقابل، همین افراد برای حفظ آزادی خود و دیگران باید از قوانین اطاعت کنند؛ در غیر این صورت، جامعه دچار بی‌نظمی می‌شود. این دسته از اندیشمندان معتقدند قانون، قانون است و باید در برابر آن، سر تعظیم فرود آورد، حتی اگر ناعادلانه باشد. این دیدگاه به طور مفصل‌تر در دو بند مطرح می‌شود: نخست، رویکرد ایجابی به مجازات نافرمان مدنی در دیدگاه فیلسوفان و دوم، رویکرد ایجابی به مجازات نافرمان مدنی در نظام‌های مجازات.

۱-۲. مجازات نافرمانی از نگاه فیلسوفان

فیلسوفان فایده‌گرا نخستین افرادی بودند که مخالفت خود را با نافرمانی مدنی آشکار کردند، زیرا به اعتقاد آنان، نافرمانی مدنی، عاملی در جهت بی‌ثباتی جامعه به شمار می‌رود. حتی اگر بتوان پذیرفت که قانون مصوب دولت با برخی اصول در تضاد باشد نمی‌توان با رفتارهای خلاف نظم عمومی، آن را مورد اعتراض قرار داد، بلکه باید توسط نمایندگان مردم با رعایت مقررات و روش‌های قانونی نسبت به تغییر قانون اقدام نمایند (رستمی، ۱۳۹۱: ۲۳۸).

بسیاری از مردم، وکلا و حتی روشنفکران بر این دیدگاه‌اند که کنشگر نافرمانی مدنی را باید مجازات کرد، زیرا نافرمانی به حکم وجدان را نافرمانی غیرقانونی می‌پندارند و مخالفان را هرج و مرج طلبانی به شمار می‌آورند که باید پیش از گسترده شدن فسادشان مجازات شوند. به اعتقاد این عده، نافرمانی مدنی به لحاظ اخلاقی ممکن است توجیه‌پذیر باشد، اما در هر حال، قانون باید اعمال شود.

کسانی نیز که به حقوق فطری و طبیعی معتقدند، آن قوانین را همیشگی، جاودان، بدیهی، جهان‌شمول و ثابت می‌انگارند که برتر از اراده حکومت‌ها و غایت مطلوب بشر و ملاک قوانین

بشری اند (پارساپور، ۱۳۸۱: ۱۴۲). این قوانین، تخلف ناپذیرند و هیچ کس توان سرپیچی از آنها را ندارد.

گروسوس (فیلسوف هلندی، ۱۶۴۵-۱۵۸۳ میلادی) از معتقدان به حقوق فطری و طبیعی است. از نظر وی، تشکیل دولت مسبوق به یک قرارداد اجتماعی است که در دو مرحله انعقاد می‌یابد. نخست، مردم برای ایجاد یک جامعه مدنی با هم توافق می‌کنند. دوم، مسئولانی را برای حاکمیت بر خویش به سروری برمی‌گزینند؛ یعنی حق حکومت بر خود را به حاکم انتقال می‌دهند. از این پس، مردم دیگر نمی‌توانند علیه او طغیان کنند، هرچند به نادرستی رفتار کند و یا قوانین غیرعادلانه‌ای وضع نماید، بلکه باید در برابر او صبر پیشه نمایند (قربان‌نیا، ۱۳۸۱: ۴۳). بنابراین، از این دیدگاه این گونه استنباط می‌گردد که در صورتی که مردم از این قوانین سرپیچی نمایند، باید در مقابل مجازات تسلیم شوند.

سقراط (فیلسوف یونانی، ۴۶۹ تا ۳۹۹ پیش از میلاد مسیح) از نخستین نافرمانان مدنی است که بر اساس وجدان و تعهد اخلاقی‌اش آشکارا به تبلیغات می‌پردازد. وی به منحرف کردن جوانان و استفاده از توانایی‌شان برای بازسازی آنها از وفاداری به قانون و نیز پرستش خدایانی غیر از خدایان آنان متهم شده بود. در نظر آنان سقراط استدلال ضعیف‌تر را بر استدلال قوی‌تر غالب می‌کند، شیوه خویش را به دیگران تعلیم می‌دهد و نیز آنان را به دنباله‌روی از آن شیوه‌ها ترغیب می‌کند (Colaiaco, 2001: 1).

سقراط از شناسایی و دستگیر شدن واهمه‌ای ندارد و هنگامی که دستگیر و محکوم شد، برای فرار از مجازات و انکار عملش تلاشی نمی‌کند. بنابراین وی، نه تنها مخالف نافرمانی مدنی نیست، بلکه آن را اقدامی ضروری می‌انگارد؛ هر چند بر این باور است که نافرمان مدنی به خاطر سرپیچی از قوانین باید همانند ناقض عادی قانون به مجازات عملش برسد. علت این امر را در این نکته می‌توان دانست که قوانین، امتیازات فراوانی را برای آرامش، نظم و سهولت زندگی افراد در یک جامعه فراهم می‌کنند. در مقابل، این انتظار از افراد می‌رود که به فرامین آن جامعه احترام بگذارند، زیرا بالاتر از هر چیزی برای بشر، نظم و قانون است. افزون بر این، در صورتی که فردی با قوانین

سرزمینش مخالف است، می‌تواند از آن سرزمین خارج شود و به هر جای دیگری برود، اما اگر به رغم همه این مسائل در آن سرزمین ماند، بدین معناست که او با فرامین آن سرزمین موافق است و اگر سرپیچی کند، گناهکار است و باید در برابر مجازات سر تعظیم فرو آورد. در غیر این صورت، خیانت خود را به قانون نشان می‌دهد. به همین دلیل سقراط هرگز از اندیشه پیروی از قانون که تاریخ شهر آتن بر آن استوار بود، دست برنداشت.

اگرچه دیگران چنین توصیف آرمان‌گرایانه‌ای از قانون ندارند، با بیان سقراط در لزوم اطاعت از قانون همگرایی می‌کنند. دلایل آنها را می‌توان از جنبه‌های گوناگونی مورد توجه قرار داد. برخی اطاعت از قانون را یک وظیفه اخلاقی می‌دانند، چون قانون خود محصول اراده همگانی است، حتی اگر اتفاقاً ابعاد ظالمانه‌ای داشته باشد. بعضی دیگر از جنبه‌های پوزیتیویستی و به ویژه از نگاه غایت‌گرایانه مجازات نافرمان را توجیه و تصدیق کرده‌اند. از جمله بن‌تام و راس معتقدند که همواره در بحث از مفاهیم راجع به حقوق طبیعی می‌توان موردی را پیدا نمود که با یکی از قوانین بشری در تضاد باشد و این دستاویزی در دست هر شهروندی خواهد بود که از زیر بار قوانین فرار کند. در این صورت هیچ دولتی یک روز هم دوام نخواهد آورد و حقوق طبیعی بزرگ‌ترین دشمن عقل و وحشتناک‌ترین عامل مخرب دولت به شمار می‌رود، زیرا حقوق طبیعی مبتنی بر مکاشفه و شهود است و مکاشفات اشخاص با یکدیگر یکسان نیست (موحد، ۱۳۸۴: ۲۷۰).

هارت نیز بدین نکته اشاره می‌کند که از هر کس پرسیده شود قانون چیست، مقرراتی را نشان خواهد داد که در نظام‌های حقوقی در حال اجراست. از نظر وی قانونی بودن قانون و اخلاقی بودن آن دو موضوع جداگانه هستند. عدم سازگاری آن قانون با اخلاق، بر قانونی بودن آن به دید اکثریت خدشه‌ای وارد نمی‌کند (Shapiro, 2011: 101). افزون بر آن، تلقی افراد از اخلاق یکسان نیست. بنابراین، هر کسی می‌تواند ادعا نماید که فلان قانون با اعتقادات اخلاقی من منافات دارد و در نهایت خود را ملزم به آن قانون نداند و دادرسی نیز می‌تواند قانونی را که با باورهای اخلاقی‌اش منافات دارد، قانون نداند. در نتیجه، این وضعیت سبب می‌گردد که اصل تفکیک قوا

نادیده انگاشته شود و قوه قضائیه بتواند در امور قوه مقننه دخالت نماید و آن را از اعتبار بیاندازد (موحد، ۱۳۸۴: ۲۷۰). هارت بر این باور است که باید عدم اعتبار قانون با عدم سازگاری قانون با اخلاق، دو موضوع متمایز انگاشته شوند تا مردم با ذهنی باز در مقابل سوءاستفاده دولتیان موضع بگیرند و نیاندیشند که اگر امری به لحاظ قضایی رسمیت یافت، دیگر به سرانجام رسیده و نمی‌توان تغییری در آن ایجاد کرد. وی در کنار اعتبار قوانین موضوعه، راه را برای نافرمانی جهت اصلاح آن باز می‌گذارد. ایشان هرچند اعتبار قانون را در گرو موافقت با اخلاق قرار نمی‌دهد، اما پیوند قانون با اخلاق را می‌پذیرد. وی معتقد است آنچه برای کنترل اجتماع لازم می‌باشد این است که در صورتی که شخصی رفتاری مخالف قانون، حتی قانون غیراخلاقی، مرتکب شود باید مجازات شود (Hart, 1997: 207-212).

جان رالز بر این باور است که کنشگر نافرمان مدنی بر خلاف مجرم عادی بر اساس وجدان، اقدام به سرپیچی از قانون می‌نماید تا مسئله عدم عدالت، اخلاق و دموکراسی را برای عموم مطرح کند، حال آنکه وی با محدودیت وفاداری به قانون روبرو است. این عنصر وفاداری است که نافرمان مدنی را مشتاقانه و بدون مقاومت به پذیرش مجازات مقرر در قانون وا می‌دارد تا پیام مهم‌تری را به جامعه برساند. این عدم مقاومت نشان از حسن نیت وی دارد. این افراد باید برای اینکه ادعای ارادت خود به قانون را اثبات کنند باید هزینه سرپیچی از قانون را بپردازند و مجازات رفتارشان را ببینند (رالز، ۱۳۹۰: ۵۴۸).

هنری دیوید ثورو بیان می‌کند که اگر حکومتی افراد را ناعادلانه زندانی می‌کند، مناسب‌ترین مکان برای انسانی عادل همان زندان است. گاندی معتقد است که مقاومت غیرخشونت‌آمیز نیازمند این است که افراد رنج مجازات نقض قانون را بکشند. چنانکه روشن است پذیرش مجازات از سوی ثورو و گاندی بر مبنای الزام به تابعیت از قانون نیست، بلکه ثورو بر این باور است که در یک جامعه آزاد برای یک شخص عادل جایی وجود ندارد. گاندی با طرح موضوع رنجش گویا به دنبال تطهیر و ثبات حالت روحانی است (Pineda, 2015: 7).

از آنچه مطرح گردید این گونه استنباط می‌شود که ماهیت و ذات قانون این گونه است که باید نسبت به همه افراد جامعه به طور مساوی و صرف نظر از انگیزه‌های شخصی اعمال شود، زیرا کسی که نافرمانی مدنی را به واسطه عقیده اخلاقی مرتکب می‌شود، نباید نسبت به محکومیت جزایی که به دنبالش می‌آید، معترض گردد و باید بپذیرد که یک جامعه سازمان یافته هرگز نمی‌تواند چنین رفتاری را تحمل کند. در واقع، نظریه اینان بر دلایل اخلاقی بنا شده است که عدم مجازات چنین کنشگرانی نه تنها غیر عملی، بلکه غیر منصفانه است. به عبارت دیگر، از نظر این دسته از اندیشمندان، از یک سو، قوانین فطری و طبیعی مانند قتل و سرقت تخلف‌ناپذیرند و در صورت سرپیچی از این قوانین باید مجازات بر عاملان آن بار شود. از دیگر سو، وقتی قوانین، امتیازاتی را برای افراد فراهم می‌کند و افراد هم آن قوانین را به نحوی می‌پذیرند، در صورت تخلف باید مجازات بر آنان اعمال شود، زیرا کنشگر نافرمانی مدنی شخصی است که قانون را مهم‌تر از هر چیزی می‌داند و در برابر آن تسلیم است. افزون بر آن، در صورت عدم مجازات چنین افرادی، نافرمانی مدنی دستاویزی برای افراد می‌شود تا به بهانه‌های مختلف از زیر بار اطاعت از قوانین شانه خالی کنند که با اعمال مجازات بر آنها جلوی این امر گرفته خواهد شد. البته گاهی برخی، طریق افراط را در پیش می‌گیرند و این عده را هرج و مرج طلبانی می‌نامند که باید پیش از گسترده شدن فسادشان مجازات شوند، حال آنکه کنشگران نافرمانی مدنی قانونمندترین افراد هستند که به دنبال استقرار قانون عادلانه هستند، هر چند این امر نمی‌تواند مانع مجازات آنان گردد.

با توجه به مطالب پیش گفته، نافرمانی مدنی از دو دیدگاه سزاگرایی و فایده‌گرایی به شرح پیش‌رو قابل طرح است. ریشه سزاگرایی به آراء و عقاید کانت باز می‌گردد. از این دیدگاه، مبنای واکنش نسبت به مرتکب با نگاه به گذشته و ملاحظه رفتار مجرمانه بوده و تحقق عدالت در گرو اجرای مجازات است (محمودی و آقایی، ۱۳۸۷: ۳۴۱). نگاه سزاگرایی در عمق اندیشه خود در این تلاش است که ارتباط عمیقی با وجدان اخلاقی جامعه برقرار کند. اجتماع نیز در ضمیر خویش نوعی اصالت برای کیفر قائل است، زیرا جرم، کرامت اخلاقی جامعه را خدشه‌دار

کرده و تنها کیفر است که با تحمیل رنج بر متجاوز، بار گران برقراری این کرامت را به دوش می‌کشد (جوان جعفری و دیگران، ۱۳۹۵: ۶۲). به این ترتیب، شرایط مجرم و علل و عواملی که باعث سوق دادن مرتکب به سمت جرم ارتكابی شده است از دیدگاه نظریه سزاگرایی مغفول باقی می‌ماند. این در حالی است که از دیدگاه کانت به عنوان یکی از طرفداران نظریه سزاگرایی، هر چند افراد با رضایت خود جامعه مدنی را برپا ساخته‌اند، گام نهادن در چنین جامعه‌ای و برخورداری از حقوق شهروندی، مستلزم اطاعت از قانون و نهادهای قانونی است و مردم باید سوءاستفاده از قدرت سیاسی را در آشکارترین شکل تحمل کنند که در غیر این صورت، برقراری مطلق قانون از بین می‌رود. وی در فلسفه سیاسی از چهار نوع مقاومت تحت عناوین مسلحانه، قانونی، اخلاقی و طبیعی نام می‌برد. چنانکه آشکارا با مقاومت مسلحانه که با هدف واژگونی نظام حاکم صورت می‌پذیرد مخالفت می‌ورزد، اما شکایت نزد نمایندگان مجلس از طرز کار حکومت (مقاومت قانونی)، عدم اجرای قانونی که بر خلاف وجدان اخلاقی افراد است (مقاومت اخلاقی) و مقاومت در برابر بی قانونی و نبود ساختار سیاسی (مقاومت طبیعی) را مورد تأیید قرار می‌دهد (محمودی، ۱۳۸۴: ۳۰۹). با توجه به آنچه مطرح شد، نمی‌توان سخن از مخالفت کانت با نافرمانی مدنی به میان آورد، بلکه بهتر است این گونه بیان شود که کانت اصلاحات را بر انقلاب ترجیح می‌دهد. همان گونه که در مقدمه نیز اشاره گردید، کنشگر نافرمانی مدنی به دنبال تغییر ساختار سیاسی نبوده و صرفاً خواستار اصلاح قانون یا تغییر سیاست خاصی است. جان رالز، فیلسوف معاصر نیز که تحت تأثیر سنت فلسفی کانت است و سابقاً به بخشی از نظریات وی اشاره گردید، بر این اعتقاد است که هر شهروند باید اوضاع و احوال موجود را برای اقدام به نافرمانی مدنی بررسی نماید؛ به این معنا که تنها در صورتی که دلایل قوی برای نافرمانی مدنی وجود داشت، اقدام به آن موجه بوده و در غیر این صورت، اصل بر پیروی نسبت به قانون است (رالز، ۱۳۹۰: ۵۸۳). در نتیجه، نمی‌توان با قاطعیت اعلام کرد که طرفداران نظریه سزادهی با نافرمانی مدنی مخالفت کرده‌اند.

از دیدگاه فایده‌گرایی، هدف از کیفر صرفاً باید سودمندی عمومی و توجه به آینده باشد. در واقع، آنچه در این دیدگاه قابل توجه به نظر می‌رسد، بازدارندگی از طریق تهدید به اجرای مجازات است که می‌تواند باعث تغییر در اندیشه مجرمانه شود. هدف از کیفر نسبت به مجرم، صرف نظر از برقراری تعادل از دست‌رفته اجتماعی، آن است که برای مرتکب و کسانی که ممکن است در آینده مرتکب جرم شوند، درس عبرتی باشد (محمودی و آقایی، ۱۳۸۷: ۳۴۳). بنابراین، از این دیدگاه، ترس از دستگیری و اجرای کیفر باعث روی‌گردانی مجرمان از ارتکاب جرم خواهد بود. اما در مورد کنشگر نافرمانی مدنی که تلاشی برای پنهان ماندن از خود نشان نداده، مقاومتی در برابر دستگیری و مجازات از خود بروز نمی‌دهد و نیز به دنبال کسب امتیاز ناعادلانه‌ای برای خود و دیگران نیست، آیا می‌توان سخن از ترس از مجازات، عدم تکرار نافرمانی مدنی و درس عبرتی که سایر افراد جامعه از مجازات وی خواهند گرفت به میان آورد؟ همچنین، با توجه به اینکه جنبه بازدارندگی مجازات تا حدود زیادی بستگی به طرز تلقی مردم از جرم ارتکابی دارد، آیا می‌توان بر این اعتقاد بود که اجرای مجازات در خصوص نافرمانی مدنی مورد توجه و قبول افکار عمومی قرار می‌گیرد؟ به همین دلیل، مجازات کنشگر نافرمانی مدنی را نمی‌توان از دیدگاه فایده‌گرایی توجه و تأیید نمود.

۲-۲. توجه مجازات نافرمانی از منظر اهداف مجازات‌ها

نظام پیشگیرانه مجازات،^۱ رویکردی ساده را برای مقابله با نافرمانی مدنی توصیه می‌کند. از آنجا که هدف از مجازات، جلوگیری از نقض قانون از سوی مردم است، نظام پیشگیرانه، هرگونه مجازات لازم برای پایان دادن به نافرمانی مدنی را بر عاملان آن تحمیل می‌کند. تعیین این مسئله که این مجازات‌ها در مقایسه با مجازات صورت گرفته در باره دیگر ناقضان عادی قوانین، سنگین تر یا سبک‌تر است، به ملاحظات بستگی دارد؛ به این معنا که برخی معتقدند که گاه مجازات، سنگین‌تر از سطح مجازات برای قانون‌شکنان عادی است، زیرا کنشگران نافرمانی مدنی کسانی

^۱. Deterrence System

هستند که در دیدگاه اخلاقی شان جدی‌اند و به سادگی دست از اعتراض بر نمی‌دارند. در برخی موارد دیگر، مجازات در مقایسه با مجازات قانون‌شکنان معمولی، سبک‌تر است، زیرا معترضان مدنی، جنایتکارانی سرسخت نیستند و بنابراین مجازات سبک برای ممانعت آنها از نقض قانون کافی است (Brownlee, 2006: 189).

عکس نظام‌های پیشگیرانه از مجازات، نظام‌های استحقاقی وحدت‌گرا و نظام‌های ارتباطی مجازات،^۱ معترضان مدنی را تا حدی مجازات می‌کنند که مستحق آن باشند. یک نظام ارتباطی کثرت‌گرایانه که به بخشش،^۲ به اندازه استحقاق و تلافی (جبران خسارت وارد شده به جامعه) ارزش می‌دهد، کنشگران نافرمانی مدنی را تا حدی مجازات می‌کند که مجازات، توجیه شده باشد؛ نه تا حدی که مستحق آن باشند. بدین دلیل که بخشش و لطف نسبت به مجرم ممکن است مجازاتی کمتر از حدی را توصیه کند که وی طبق موازین عدالت، مستحق آن است. در رویکرد کثرت‌گرایانه، این پرسش مطرح می‌شود که آیا انگیخته شدن به واسطه نافرمانی مدنی، دلیلی برای اثبات بخشش از سوی قانون در باره مجرم است یا خیر؟ می‌توان گفت اعتقاد و تعهدات کنشگر نافرمانی، هم تبعیت از قوانین نقض‌کننده آن تعهدات را دشوار می‌کند و هم مانع از توسل به روش مؤثر اعتراضی می‌شود. این تعهدات و اعتقادات نافرمان، حقایقی در باره وضعیت اوست که دلیلی در اختیار قانون قرار می‌دهد تا در باره وی با بخشش رفتار کند. این مسئله باعث می‌شود شدت واکنش از سوی قانون کاهش یابد (Brownlee, 2006: 190).

در نظریه‌های مبتنی بر استحقاق، مسئله این است که آیا نافرمانان، مستحق تنبیه‌اند و اگر چنین است، تا چه حدی؟ برخی معتقدند که این عده سزاوار مجازاتی همانند دیگران بزهکاران هستند، زیرا همه در برابر قانون مساوی‌اند و از این رو، مجازات‌ها باید یکسان و بدون تبعیض اعمال شوند. از آنجا که ارتکاب تخلف برای همه منع شده است، افرادی که به دلیل اعتراض به قانون از آن تخلف کنند، به اندازه کسانی مقصرند که به دلایل شخصی، قوانین را نقض کرده‌اند. دلیل

1. Monistic desert system and communication system.
2. Mercy.

دیگر این است که جامعه ممکن است بر اساس توجیهاتی از رفتارهای غیرقانونی چشم‌پوشی کند. چنین امری به ناکامی در مجازات رفتارهای ناموجه که هدف از مجازات‌هاست منجر خواهد شد، زیرا حتی زمانی که مسئولان در باره این مسئله که کدام رفتارها باید از مجازات معاف شوند درست قضاوت کنند، ممکن است شهروندان برداشت‌هایی اشتباه کرده و ضوابط و معیارهای بازدارندگی جرایم، تضعیف شوند. بنابراین، باید با همه موارد نقض قوانین به صورت یکسان برخورد کرد (Brownlee, 2006: 190).

دلایل پیش‌گفته بیشتر بر این فرض استوار شده است که در حقیقت نافرمانان مدنی با قانون‌شکنان عادی قابل قیاس هستند و معترضان مستحق واکنشی مشابه از سوی قانون‌اند، حال آنکه نافرمانی مدنی به میزانی زیاد با جرم‌های معمولی از لحاظ انگیزه، شیوه ارتکاب و به ویژه توجیه اخلاقی، متفاوت است. به همین دلیل، نافرمانی مدنی باید از منظر قانون، متفاوت از جرم‌های عادی تلقی شود. این موضوع دو راه را رو به روی ما می‌گشاید: نخست، نافرمانی مدنی نسبت به جرم‌های معمولی نیازمند مجازاتی سنگین‌تر است. دوم، نافرمانی مدنی نسبت به جرم‌های معمولی نیازمند مجازاتی سبک‌تر است.

دیدگاه مقابله‌شدیدتر با معترضان مدنی در مقایسه با قانون‌شکنان عادی، مبتنی بر دلایلی است. دلیل نخست آنکه به نظر می‌رسد نافرمانان مدنی در ترجیح قضاوت‌های اخلاقی‌شان در باره برخی مسائل خاص، خود را در مقام و مرتبه بالاتری قرار داده و قانون را در جایگاه پایین‌تری می‌نگرند. دلیل دوم آنکه از آنجا که معمولاً این جرایم علنی‌تر از دیگر مصداق‌های نقض قوانین واقع می‌شوند، این امر مسئولان را به این فکر وا می‌دارد که در صورت عدم اتخاذ تصمیمی مناسب برای مقابله با نافرمانی مدنی، شهروندان مطیع قانون احساس پریشانی و ناامنی کنند. بنابراین، هر چند ممکن است مسئولان اجازه دهند تخلف‌های کوچکی از قانون صورت گیرد، اما شکست در مواجهه به هنگام نقض قوانین، در برخی موارد ممکن است به این ادعا که قوانین محترمند، خدشه وارد کند (Brownlee, 2006: 190). در نتیجه، به نظر می‌رسد عواقب رفتار این نافرمانان به مراتب بدتر از پیامدهای نقض قانون از سوی مجرمان عادی است. بدین‌سان، مجازات

نافرمانان باید شدیدتر از بزهکاران عادی باشد، زیرا آنان عامدانه و علنی قانون را نقض می‌کنند و پروایی از مجازات ندارند. در همین راستا و همان گونه که برخی نیز معتقدند، رویکرد پیامدگرایانه به کیفر چنین توجیهی را دامن می‌زند (رستمی و سلیمی، ۱۳۹۵: ۱۵۳-۱۵۲).

در هر حال دیدگاه مزبور، آشکارا چشم‌پوشی از مجازات نافرمان را برنمی‌تابد و آنان را بسان ناقضان عادی قانون می‌نگرد که سزاوار مجازاتی برابر و یکسان و حتی در شرایطی شدیدتر هستند، به این معنا که هیچ دلیلی بر لزوم اطاعت از قانون خدشه وارد نمی‌کند، زیرا در این صورت هر کس دلیلی برای عدم اطاعت از قانون پیدا خواهد نمود. اگر اشخاص از قانون سرپیچی کردند، قانون بر همگی آنان صرف‌نظر از انگیزه‌هایشان اعمال خواهد شد و بدیهی است که عدم مجازات عده‌ای، دیگر مطیعان قانون را از اطاعت آن پشیمان خواهد نمود. در مقابل این دیدگاه، نظریه دیگری نیز قرار دارد که رویکرد سلبی و یا دست‌کم ملایم‌تری در مورد مجازات نافرمان مدنی دارد. خاستگاه این تفکر، چنانکه خواهد آمد، بیشتر در نظریه لیبرالیسم است.

۳. رویکرد سلبی به مجازات کنشگر نافرمان مدنی

برخی برآنند اطاعت از قانون و دولت، وظیفه‌ای اخلاقی است و پذیرفتن نافرمانی مدنی، موجب بروز هرج‌ومرج در جامعه می‌شود. اینان آزادی افراد را فدای امنیت و آرامش جامعه می‌کنند. چه بسا این آرامش، موقت باشد و این آتش زیر خاکستر، روزی خود را نمایان کند و عواقبی شدیدتر در پی داشته باشد.

فیلسوفان، حقوقدانان و سیاست‌مداران، همواره در تبدیل نافرمانی مدنی به عرفی در روند اداره یک جامعه مردم‌سالار کوشیده‌اند، زیرا دولت‌ها همواره در پی سلطه‌گری بر شهروندان بوده‌اند و گاه در این راستا حتی از کاربست سیاست‌های جنایت‌کارانه ابایی ندارند. ظهور دولت‌های فاشیست در اروپای بعد از جنگ اول جهانی و اقدامات جنایتکارانه دولت‌های به ظاهر مردم‌سالار زیر لوای قانون، اندیشمندان را بر آن داشت که ابزاری را برای تقویت کنترل شهروندان بر روند قانونگذاری و نیز سیاست‌های حکومتی، تأمین و جستجو کنند که به استفاده

از نافرمانی مدنی رسیدند. از این منظر، نافرمانی مدنی به منظور پیشگیری از سیاست‌های جنایتکارانه و احقاق حق صورت می‌گیرد. از این رو، این امر جرم به شمار نمی‌رود (قاسمی، ۱۳۸۹: ۱۴). این دیدگاه از نظر دورکین و لرد هافمن به عنوان مهم‌ترین اندیشمندان این نظریه بررسی می‌شود.

۳-۱. دیدگاه دورکین

از دیدگاه دورکین، دلایلی متعدد برای تجویز عدم مجازات کنشگر نافرمانی مدنی وجود دارد. واضح‌ترین دلیل این است که انگیزه کنشگر نافرمانی مدنی از انگیزه شخصی که قانون را از روی حرص، طمع و شهوت، برای خراب کردن حکومت نقض می‌کند، والاتر است. دلیل دیگر این است که اگر جامعه افرادی را که وفادارترین و قانونمندترین شهروندان هستند مجازات کند، متحمل ضرر خواهد شد و زندانی کردن چنین افرادی، باعث جدایی آنها از جامعه خواهد شد (Dworkin, 1997: 250). سؤالی که در این رابطه مطرح می‌گردد آن است که اگر رفتار هر شخصی که قانون را نقض می‌کند، متضمن ضرری باشد، آیا جامعه می‌تواند به درستی ایفای وظیفه کند؟

دورکین گفته است که به راحتی نمی‌توان برای کسانی که قانون را غیراخلاقی می‌پندارند و از آن نافرمانی می‌کنند، مصونیت از مجازات در نظر گرفت. وی در رد منتقدان خود به این نکته اشاره می‌کند که طرفداران مجازات نافرمان مدنی در پی این هستند که نشان دهند کنشگران نافرمانی مدنی، قانونی را که معتبر می‌پندارند، نقض می‌کنند، حال آنکه این کنشگران قانون نامعتبر، غیراخلاقی و غیرقانونی را می‌شکنند و این فرضیه مستقل وجود دارد که اگر قانونی نامعتبر باشد، جرمی واقع نشده است و جامعه نباید ناقضان چنین قانونی را مجازات کند. استدلال آنان این واقعیت قاطع را پنهان می‌کند که ممکن است اعتبار قانون، مورد تردید باشد (Dworkin, 1997: 251).

نافرمانی در اندیشه دورکین می‌تواند در شکل‌ها و صورت‌های گوناگونی تجلی پیدا کند. سخن پیرامون آن نوع نافرمانی است که بر اعتقاد و قناعت وجدانی فرد مبتنی است. بدیهی است که هیچ کس نسبت به نقض قانون از سوی یک دزد یا قاتل احساس همدردی نمی‌کند. هیچ کس فردی را که با نقض مقررات ایمنی در یک سینمای پُر جمعیت موجب آتش‌سوزی می‌شود، تحسین و تمجید نمی‌کند (رستمی، ۱۳۹۱: ۲۴۳). در نگاه او هر جامعه‌ای که مدعی به رسمیت شناختن حقوق مردم است باید نظریه تکلیف عام به پیروی از قانون را در تمامی موارد رها کند، زیرا نافرمانی یک حق است و این گونه نیست که همه حق‌های قانونی یا حتی حق‌های مندرج در قانون اساسی، نمایانگر حق‌های اخلاقی در برابر حکومت باشند (دورکین، ۱۳۸۱، الف: ۲۲۲).

دورکین سه فرض را برای واکنش افراد، زمانی که قانون تردیدبرانگیز است، در نظر می‌گیرد: الف) هنگامی که قانونی صریح نباشد، موضع قانون مشخص نیست که آیا به افراد، مجوز ارتکاب هر رفتاری را می‌دهد یا نه. در این حالت، فرد باید بدترین فرض را در نظر بگیرد که نمی‌تواند آن رفتار را انجام دهد. وی باید مطابق نظر مقامات اجرایی عمل کند، هرچند از نظر او دیدگاه آنان اشتباه به نظر برسد. البته این فرد می‌تواند طبق فرایند قانونی برای تغییر قانون تلاش کند.

ب) هنگامی که قانونی صریح نباشد و به عقیده فردی، طبق قانون مجوز انجام رفتار از عدم انجام آن قوی‌تر به نظر رسد، تا زمانی که یک نهاد معتبر مثل دادگاه اعلام نکرده است انجام یا عدم انجام رفتار، طبق قانون مورد نظر صحیح است، وی می‌تواند طبق نظر خودش رفتار کند. اما پس از اعلام نظر مرجع معتبر، این فرد باید طبق نظر آنان عمل کند، هرچند از دید وی تصمیم قضایی اشتباه به نظر برسد.

پ) هنگامی که قانونی صریح نباشد، ممکن است شخص حتی پس از اعلام نظر مرجع صالح، باز هم بر نظر خودش اصرار کند. چنین شخصی باید برای این نظر مغایرش دلایلی موجه را اقامه کند. با توجه به اینکه در آمریکا، رویه قضایی، یک بخش مسلم از نظام حقوقی به شمار می‌رود،

چنین شخصی می‌تواند با اقامه دلیل، نظر دادگاه و در نتیجه، رویه قضایی را تغییر دهد (Dworkin, 1997: 254-255).

شایان ذکر است که نظریه و راهکار فوق در کشوری مطرح گردیده است که نظام کامن‌لا در آن حاکم است. سازوکار نافرمانی مدنی در نظام عرفی با نظام نوشته متفاوت است. در حقوق نوشته تغییر در رویه قضایی به مثابه نظام کامن‌لا ممکن نیست. در حقوق ایران در حوزه عدم صراحت قانون، تفسیر به نفع متهم است، اما اگر تفاسیر قضایی لازم‌الاتباع همانند رأی وحدت رویه صادر شده باشد، طبق آن رفتار می‌شود.

به نظر می‌رسد طبق نظر دورکین، مدل نخست انتخاب نمی‌شود. در باور دورکین، زمانی که اعتبار یک قانون کیفری مردد است، این قانون در بیشتر موارد به اشخاص ضربه خواهد زد، زیرا اصول آزادی، عدالت یا بی‌طرفی را که طبق قانون اساسی ایجاد شده‌اند، نقض می‌کند. اگر رویه این باشد که هرگاه قانونی مردد است، فرد باید به نحوی اقدام کند که گویی قانون معتبر است، در این حالت توانایی به چالش کشیدن قانون را از دست خواهیم داد و به قطع در طول زمان قانون ناعادلانه‌تر و غیرمنصفانه‌تر شده و آزادی شهروندان کاهش می‌یابد. به گفته دورکین، اگر مدل نخست اعمال شود، افراد باید برداشت خودشان از قانون مردد را تا زمان اعلام نظر مرجع صالح به تعویق بیندازند و این موجب ضعیف و ضعیف‌تر شدن قانون و حقوق می‌شود، حال آنکه رویه نشان داده است زمانی که اشخاص بر دیدگاه خودشان اصرار می‌ورزند و برای آن دلیل می‌آورند، بهترین تصمیم قضایی گرفته می‌شود. در ضمن نباید از شهروند انتظار داشته باشیم بدترین فرض را در نظر بگیرد. دورکین، مدل دوم را هم رد می‌کند. در این مدل تا زمانی که دادگاه نظر خود را درباره قانون مردد مطرح نکرده است، می‌تواند طبق برداشت خود از قانون عمل کند. ولی گاهی دادگاه متعاقباً نظر اولیه خودش را نقض می‌کند. حال در این موارد، تکلیف شهروندان چیست؟ آیا شهروندان در زمان نظریه اول دادگاه باید همان نظر را اعمال می‌کردند؟ به سختی می‌توان به این پرسش پاسخ مثبت داد، زیرا افراد مطابق نظر اول دادگاه جرمی مرتکب شده‌اند، ولی طبق نظر بعدی دادگاه کار آنان جرم محسوب نمی‌شود (Dworkin, 1997: 257).

ممکن است برخی پاسخ دهند که اشخاص باید از نظر اولیّه دادگاه اطاعت کنند، اما می‌توانند بدون تخلف از آن در تغییر نظر اول بکوشند. دورکین گفته است که این پیشنهاد را در صورتی می‌توان پذیرفت که وجدانی در کار نباشد، زیرا در این صورت افراد از قانونی اطاعت کرده‌اند که وجدان آنان اطاعت از آن قانون را منع می‌کند و این مسئله به آنان صدماتی جبران‌ناپذیر می‌زند. زمانی که قانونی، اطاعت از چیزی را می‌خواهد، افراد می‌توانند از وجدانشان تخلف کنند، ولی آیا فرد باید وجدانش را برای اطاعت از قانونی زیر پا گذارد که مستدلاً می‌داند آن قانون این اطاعت را نمی‌خواهد؟ قطعاً پاسخ منفی است. در ضمن، مدت زمانی که ممکن است دادگاه از نظر اولش بازگردد، قابل پیش‌بینی نیست و مشخص نیست آیا دادگاه از نظر اولیه‌اش باز می‌گردد که افراد مجبور باشند تا زمان اعلام نظر ثانویه دادگاه، از آن اطاعت کنند. مدل سوّم، منصفانه‌ترین حالت از وظیفه اجتماعی فرد در جامعه است. نوع سوّم بدان معنا نیست که شخص می‌تواند نظر دادگاه را نادیده گیرد. اما اگر موضوع حقوق شخصی و سیاسی مؤثر است و مسئله این باشد که دادگاه عالی اشتباه کرده است، فرد با توجه به حقوق اجتماعی‌اش از پذیرش تصمیم دادگاه به عنوان تصمیم نهایی امتناع می‌کند (Dworkin, 1997: 258-259).

بنابراین، هنگامی که قانون مصرح نیست، شهروندی که طبق برداشت خودش از قانون رفتار می‌کند، غیرمنصفانه عمل نمی‌کند و دولت مسئولیت دارد که در هر زمانی، بدون لطمه اساسی به سیاست‌های دیگر، از چنین شخصی محافظت کند. البته این مسئله بدان معنا نیست که دولت می‌تواند مصونیت و آزادی وی را تضمین کند، زیرا دولت نمی‌تواند قاعده‌ای اختیار کند که هر فردی را که از روی وجدان رفتار می‌کند، تعقیب نکند یا هر فردی را که مستدلاً با دادگاه مخالف باشد، محکوم نکند. در این صورت توانایی دولت برای اجرای سیاست‌هایش از کار خواهد افتاد و در نتیجه مهم‌ترین فایده مدل سوّم از بین خواهد رفت.

نافرمانی در اندیشه دورکین فقط به تخلف از قانون مردم محصور نشده و اشکال گوناگونی دارد. او از تئوری فایده‌گرا برای توجیه مجازات نافرمان مدد می‌گیرد. به باور او: «هیچ کس را نباید کیفر داد، مگر اینکه چنین کاری در کل و در درازمدت و با بررسی همه جوانب نفعی به

بار آورد.» به نظر وی، هر چند نظریه فایده گرا در کل یک تئوری ضعیف درباره عدالت است، اما یک شرط لازم و نه کافی برای کیفر را بیان می کند (دورکین، ۱۳۸۱، ب: ۱۴۴).

به گفته دورکین، دادستان برای اینکه به شخصی اتهامی وارد سازد، باید به موارد ذیل توجه کند: نخست، مدارا با چنین شخصی چه پیامدهایی خواهد داشت و دوم، آیا محکومیت وی خطرهایی را در پی دارد و جامعه را تهدید می کند و همچنین در نتیجه رهایی مخالفان نافرمان، چه خساراتی به سیاست های حقوقی وارد می شود؟ دادستان نه تنها باید مقدار خساراتی را که به وجود خواهد آمد ملاحظه کند، بلکه باید نحوه ارزیابی خسارات توسط قانون را هم در نظر داشته باشد. پشت سر هر قاعده حقوقی دلیلی خاص برای پیروی از آن وجود دارد. بعضی قوانین مثل ممنوعیت قتل و سرقت، برای حفظ حقوق اساسی افراد وضع شده اند و برخی دیگر به خاطر منافع حاصل از سیاست های اقتصادی و اجتماعی وضع شده اند. به گفته دورکین، موضوع این است که اگر یک قاعده حقوقی خاص، یک تصمیم رسمی ارائه بدهد مبنی بر اینکه افراد حقی اخلاقی را برای مصون ماندن از بعضی صدمات دارند، یک استدلال قوی علیه رفتارهایی می باشد که آن خسارات را وارد می کنند؛ مثل قوانینی که بیانگر نوعی تصمیم مبنی بر محافظت از اشخاص در مقابل صدمات شخصی و تخریب اموالشان می باشد. این یک استدلال محکم علیه نافرمانی مدنی مبتنی بر خشونت است (Dworkin, 1997: 262). در نتیجه، دورکین بر این باور است که نافرمانی متضمن خشونت نباید از سوی جامعه تحمل گردد و مرتکبان آن باید مجازات شوند.

۳-۲. دیدگاه لرد هافمن

لرد هافمن^۱ چنین بیان می دارد که در حالی که یک معترض نمی تواند اخلاقاً محکوم شود و ممکن است حتی برای پیروی از ندای وجدانش تحسین شود، ضرورتاً برای دولت این امر ناعادلانه محسوب نمی شود که وی را به مثابه ناقض عادی قانون مجازات کند. اما اگر قانون خودش ناعادلانه باشد، مسئله متفاوت خواهد بود و بی عدالتی قانون به اجرای آن نیز انتقال پیدا

1. Lord Hoffmann.

می‌کند و دولت حق ندارد او را مجازات کند. او دلیل خودش را دارد و دولت به خاطر منافع شهروندانش، دلایلی متفاوت دارد و هر دو می‌توانند درست باشند (Salat, 2015: 158).

لرد هافمن چنین ادامه می‌دهد که «فرض کنید شخصی از پرداخت بخشی از مالیاتش امتناع می‌کند، زیرا احساس کرده است وجداناً نباید در هزینه‌های نظامی کمک کند. ممکن است ما به عنوان دادرس به دیدگاه وی احترام گذاریم، ولی در عین حال لازم بدانیم همه را مانند یکدیگر مجازات کنیم و احساس کنیم باید ارزشی بیشتر برای اجرای قانون، قائل شویم. همچنین ممکن است روی دیدگاه‌های اخلاقی آنان حساب باز کنیم، ولی شاید یک وظیفه اخلاقی بی‌حد و حصر را برای راه دادن به آنها نپذیریم. خواه ناخواه، در تصمیم‌گیری برای تحمیل مجازات، مهم‌ترین موضوع این است که اگر چنین کنیم، آیا صدماتش بیشتر از فواید آن خواهد بود یا خیر؟ بدان معنا که آیا برای معترض، نمی‌توان حقی قائل شد که مجازات نشود؟ این موضوعی برای دولت است که بر مبنای ملاحظات فایده‌گرایانه تصمیم بگیرد» (Freedman, 2015: 274).

در این رابطه برخی معتقدند که حق با لرد هافمن است؛ قانون می‌تواند اعمال مجازات را توجیه کند، اگرچه از دیدگاه‌های نافرمانان جانبداری می‌کند. همان‌طور که یک کنش نافرمانی مدنی در بعضی شرایط اشتباه است، اما این کنش توجیه می‌شود. مجازات آن نافرمانی نیز احتمالاً در بعضی شرایط اشتباه است، اما توجیه می‌شود. توجیه هر طرف به درستی عملکردش کمک می‌کند. هرچه توجیه کامل‌تر باشد، می‌تواند آن عملکرد را از همه جوانب تصدیق کند (Brownlee, 2006: 188).

این عده دلایلی را ابراز می‌کنند که لرد هافمن در استدلال‌های ارائه‌داده برای چرایی اینکه قانون در اعمال مجازات نافرمانی موجه می‌تواند توجیه شود، دچار اشتباه شده است. نخست آنکه «لرد هافمن به حقیقت قانون در این موضوع استناد کرده و ادعا می‌کند وقتی قانون به هیچ وجه ناعادلانه نیست، دولت حق دارد مجرم دارای انگیزه وجدانی را همانند شخصی که به طور عادی قانون را نقض کرده است، مجازات کند». اما این دلیل بر این فرض مبتنی شده است که مجرم سیاسی با مجرم غیرسیاسی قابل مقایسه‌اند، حال آنکه آنان با مجرمانی که باید سرزنش شوند،

برابر نیستند. دلیلی که می‌توان برای کاهش مجرمیت چنین نافرمانانی ارائه داد، بر این مبنا استوار است که تبعیت از قانون برای این افراد، دشوارتر است. قانون می‌تواند از نظر اخلاقی، مسئله‌ای غامض در تعمیم به قضیه آنها پنداشته شود. دوّم آنکه «لرد هافمن نیاز حمایت از قانون را مطرح می‌کند»؛ موضوعی که در واقع تعیین نمی‌کند که چگونه دادرسان باید از نظر اخلاقی در خصوص قضایا رای صادر کنند. سوّم آنکه «لرد هافمن ملاحظات واقع‌گرایانه همگانی را ذکر کرده است»، حال آنکه چنین ملاحظاتی همواره تنها یک نقش فرعی را در توجیه مجازات بازی کرده‌اند. همچنین این ملاحظات ممکن است شرایط ضروری نامتناسبی را برای مجازات به وجود بیاورند، زیرا جامعه ممکن است با برگشت مجرم به جریان جامعه، شادتر باشد و منفعت این از منافع مجازات وی بیشتر است (Brownlee, 2006: 189).

شاید بتوان گفت که اگرچه دفاع کنشگر نافرمانی مدنی از ارزش‌های واقعی باعث عدم امکان اعمال مجازات می‌شود، در صورتی قابل سرزنش است که تأثیر منفی بالایی بر افراد جامعه بگذارد. لرد هافمن می‌توانست استدلال کند که چنین مجرمانی سزاوار مجازات برای کنش نافرمانی مدنی‌شان نیستند. لیکن آنها سزاوار مجازات به اندازه‌ای هستند که عمداً، عالماً یا با بی‌پروایی، عواقب خسارت‌باری از طریق کنش انتخابی‌شان به بار آورده‌اند.

افزون بر موارد پیش گفته، لرد هافمن قانون مورد اعتراض نافرمانان را به قانون عادلانه و قانون ناعادلانه تقسیم می‌کند. حال آنکه چنین کنشگری از قانونی سرپیچی می‌کند که واقعاً آن را ناعادلانه می‌انگارد و دولت هم قانونی را اعمال می‌کند که آن را واقعاً یا بنابر مصالحی صحیح و عادلانه می‌پندارد و بر اساس چنین قانونی حکم به مجازات می‌دهد. اینجا تمایز بین کنشگر نافرمانی و دولت است. اما لرد هافمن از این نکته غافل است و دلیلش بر معیار مشخصی استوار نیست که در این بین قانون عادلانه بر معیار کدام طرف باید مبتنی باشد.

نتیجه

ایجاد نظم در جامعه مستلزم اطاعت از قوانین و مقرراتی است که از جانب حکومت‌ها وضع می‌شود. اما همه این قوانین عادلانه نیستند. از این رو، برخی صرفاً با انگیزه اصلاح و تغییر چنین قوانینی اقدام به نافرمانی مدنی از آنها می‌کنند. لیکن نباید فراموش کرد که نافرمانی مدنی نمی‌تواند متضمن خشونت باشد یا موجب خسارت به جان یا اموال مردم شود. بنابراین، قوانین متضمن جرایم علیه اشخاص یا اموال را نمی‌توان به بهانه نافرمانی مدنی نقض نمود و کنشگر چنین اقدامی می‌بایست به مثابه دیگر ناقضان قانون مجازات شود. شخصی را در نظر بگیرید که بر این باور است مجازات جرم قتل ناعادلانه است و اقدام به قتل یا شروع به قتل می‌نماید. رفتار وی هیچ توجیه عقلایی ندارد و باید به مجازات جرم ارتكابی محکوم شود. در مقابل، فرض کنید شخصی از پرداخت مالیات امتناع می‌ورزد، زیرا معتقد است این مالیات صرف مخارج جنگی می‌شود که متضمن نسل‌کشی است. چنین اقدامی متضمن خشونت نیست و اموال و جان مردم را نشانه نگرفته است. اقدام وی نوعی نافرمانی مدنی است.

یکی از تفاوت‌های بارز نافرمانی مدنی از سایر کنش‌های اعتراضی و نقض عادی قانون این است که کنشگران آن مجازات رفتار خود را می‌پذیرند و حتی در بیشتر مواقع با تسلیم بودن در برابر این مجازات، رسالت خود را تکمیل می‌نمایند، زیرا این موضوع نشان از آن دارد که چنین افرادی به دنبال ایجاد هرج و مرج و بی‌قانونی در جامعه نیستند، بلکه به دنبال استقرار قانون عادلانه در جامعه هستند. اینان که قانونی را می‌شکنند که وجدانشان به آنها می‌گوید ناعادلانه است و در برابر مجازات سر تعظیم فرود می‌آورند، در واقع بیانگر میزان بالای احترامشان در برابر قانون است. به عبارت دیگر، کنشگر نافرمانی مدنی خود را میان الزامات قانونی از یک طرف و آیین اخلاقی از طرف دیگر می‌بیند. به این ترتیب، وی را نمی‌توان به مثابه یک مجرم عادی که به دنبال کسب امتیاز ناعادلانه‌ای است در نظر گرفت، بلکه چنین اقداماتی را می‌توان هم آوایی الزام نسبت به اخلاق و الزام نسبت به قانون تلقی کرد. همچنین، همان گونه که مطرح گردید، صاحب‌نظران اندیشه سزاگرایی، نه تنها مخالفت خود را به صراحت نسبت به نافرمانی مدنی اعلام

نکرده، بلکه از جملات آنان اقدام به چنین امری در برخی از اوضاع و احوال قابل استنباط است. از دیدگاه فایده گرایی نیز مجازات کنشگر نافرمانی مدنی به دلیل اینکه هیچ گونه اثر ارباب آور و عبرت انگیزی بر آن متصور نیست، نمی تواند موجه جلوه نماید. البته برای جلوگیری از سوءاستفاده از کنش نافرمانی مدنی برای نقض قانون بهتر است حق اعمال مجازات برای چنین اقدامی وجود داشته باشد تا افراد نتوانند با دستاویز قرار دادن نافرمانی مدنی از زیر بار اطاعت از قوانین سرباز زنند. اما در صورت اثبات انگیزه و هدف شرافتمندانه، می توان در مجازات چنین کنشگری تخفیف یا تعلیق قائل شد یا حتی او را عفو نمود، زیرا این افراد قانون مدارترین افراد هستند که نیاز به اصلاح شدن ندارند.

منابع

الف. فارسی

- بشیریه، حسین. (۱۳۸۰). آموزش دانش سیاسی، تهران، موسسه نگاه معاصر.
- پارسا پور، محمد باقر. (۱۳۸۱). «نظریه حقوق طبیعی»، پژوهش‌های فلسفی کلامی، دوره ۴، شماره ۱۴-۱۳، ۱۵۱-۱۴۱.
- تقی پور، منصور. (۱۳۸۷، اسفند و ۱۳۸۸ فروردین). «نگاهی کوتاه به زندگی و اندیشه مهاتما گاندی و نافرمانی‌های مدنی‌اش در مبارزه علیه»، مجله فردوسی، شماره ۷۴ و ۷۵، ۴۵-۴۳.
- تیموری، ابراهیم. (۱۳۶۱). تحریم تنباکو اولین مقاومت منفی در ایران، تهران، امیرکبیر.
- جوان جعفری، عبدالرضا؛ فرهادی آلاشتی، زهرا و ساداتی، محمد جواد. (۱۳۹۵). «بازدارندگی و سنجش آن در فلسفه کیفر»، پژوهشنامه حقوق کیفری، سال هفتم، شماره دوم، ۷۸-۵۹.
- دورکین، رونالد. (۱۳۸۱). ب: «نافرمانی مدنی»، در: حق و مصلحت، محمد راسخ (ویراستار و مترجم)، چاپ اول، تهران: نشر طرح نو، ۱۴۷-۱۲۳.
- دورکین، رونالد. (۱۳۸۱). الف: «جدی گرفتن حق‌ها»، در: حق و مصلحت، محمد راسخ (ویراستار و مترجم)، چاپ اول، تهران: نشر طرح نو.
- رالز، جان. (۱۳۹۰). نظریه عدالت، محمد کمال سروریان و مرتضی بحرانی (مترجم)؛ چاپ دوم، تهران: نشر پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی (تاریخ انتشار متن اصلی ۲۰۰۵).
- رستمی، هادی، و سلیمی، واحد. (۱۳۹۵). «رویکرد فایده‌گرایانه به مجازات در پرتو نظریه بنتام»، فصلنامه اندیشه حقوق کیفری، سال اول، شماره ۱، ۱۳۷-۱۵۷.
- رستمی، هادی. (۱۳۹۱). کیفر در نظریه لیبرالیسم، رساله دکترای چاپ نشده، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده حقوق.
- ژربو، هوپرت. (۱۳۷۴). مارتین لوتر کینگ. فریدون حاجتی (مترجم). تهران، نشر شرکت توسعه کتابخانه‌های ایران. (بدون تاریخ انتشار متن اصلی).

- شارپ، جین و هلوی، رابرت. (۱۳۸۶). *جامعه مدنی مبارزه مدنی*. مهدی کلاتر زاده (مترجم). چ اول، تهران، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
- صناعی، محمود. (۱۳۶۴ زمستان). *مهاتما گاندی، مجله ایران نامه*، شماره ۱۴، ۱۹۳-۱۸۶.
- قاسمی، محمد. (۱۳۸۹). *نافرمانی مدنی در پرتو حقوق بشر*، پایان نامه کارشناسی ارشد چاپ نشده، تهران، دانشگاه پیام نور مرکز تهران.
- قربان‌نیا، ناصر. (۱۳۸۱). «قرائت‌های گوناگون از حقوق طبیعی»، *مجله فقه و حقوق*، شماره ۱، ۳۷-۵۸.
- متقی، فاطمه. (۱۳۹۳). *مبانی نظری نافرمانی مدنی از قوانین کیفری*. پایان نامه کارشناسی ارشد چاپ نشده، همدان، دانشگاه بوعلی سینا، دانشکده حقوق.
- محمودی جانکی، فیروزو آقایی، سارا. (۱۳۸۷). «بررسی نظریه بازدارندگی مجازات»، *فصلنامه حقوق*، دوره ۳۸، شماره ۲، ۳۶۱-۳۳۹.
- محمودی، علی. (۱۳۸۴). *فلسفه سیاسی کانت: اندیشه سیاسی در گستره فلسفه نظری و فلسفه اخلاق*، چاپ اول، نشر نگاه معاصر.
- موحد، محمدعلی. (۱۳۸۴). *در هوای حق و عدالت، از حقوق طبیعی تا حقوق بشر*. تهران، نشر کارنامه.

ب. منابع انگلیسی

- Ben-Noon, Chemi. (2015). *Civil disobedience: The Israeli Experience*, Minnesota: Paragon House, 2015.
- Brownlee, Kimberley. (2006). "The Communicative Aspect of Civil Disobedience and Lawful Punishment", *New York university Journal of Criminal Law and Philosophy*, 179-192.
- Cain; William E. (Editor). (2000). *A Historical Guide to Henry David Thoreau*; London; Oxford university press.
- Colaiaco, James A (2001). *Socrates against Athens (philosophy on trial)*, New York, Routledge.
- Dworkin, Ronald. (1997). *Taking Rights Seriously*, London/ New York, Bloomsbury Academic.

- Freedman, Judith. (2015). "Lord Hoffmann, tax law and principles", *the Jurisprudence of Lord Hoffman*, United Kingdom, Hart publishing.
- Hart. H.L.A. (1997). *the concept of law*, United Kingdom, Oxford University Press, second edition. 1997.
- Huijun, Liu. (2010). *Towards the reconciliation of civil disobedience and democracy*, unpublished dissertation, national university of Singapore.
- Laudani, Raffaele. (2013). *Civil disobedience in Western political thought*, New York: Cambridge university press.
- Pineda, Erin. (2015). "Civil disobedience and punishment: (Mis)reading justification and strategy from SNCC to Snowden", *History of the present*, Vol.5, N.1, Spring, PP. 1-30.
- Salat, orsolya. (2015). *The right to freedom of assembly: A comparative study*, Hart publishing.
- Shapiro, Scott J. (2011). *Legality*, London, The Belknap press of Harvard University press.
- Thoreau, Henry David. (2002). «Civil disobedience, civil disobedience in focus», Hogu Adam Bedau (editor). *London and New York, Routledge*, 28-48.



Penal Response to Civil Disobedience

Alireza Taghipour¹ Fatemeh Motaghi²

(Received: 26/ 9/ 2017 - Accepted: 4/ 4/ 2017)

Abstract

Power and freedom are two subjects which are always in contrast to each other. Governments strive to enhance their authorities to control people with an emphasis on following the rules; yet, people try to improve their freedom by different methods. When laws are considered unfair and employing legal ways do not lead to modifying them, folks disobey them deliberately, consciously and non-violently through civil disobedience to show the necessity of modifying them. Although this act is kind of violation of law, its way to breaking the law differs from other usual offenders. Albeit, this is impossible to ignore their punishment. Civil disobedience originally is distinguishable from revolution, rebellion, and armed disobedience based on acceptance of punishment from disobedient. However, with regard to the moral motivation of disobedience and his/her ideal aim based on the establishment of justified law, their punishments can include suspension or mitigation, and in some circumstances can amnesty or remission.

Keywords: Civil Disobedience, Disobedient, Conscience, Excuse, Punishment.

1. Assistant Professor in Criminal Law and Criminology, Bu-Ali Sina University, Hamedan.

1. MA. in Criminal Law and Criminology, Bu-Ali Sina University, Hamedan
(Corresponding author): fatememotaghi@yahoo.com